

«بس طرفه حریفی ست»؛ شرح بی‌تی بحث‌انگیز از حافظ

محمود براتی خوانساری* (استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)
علی محمد محمودی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون)

چکیده: بیت «حافظ که سر زلف بتان دست‌کشش بود/ بس طرفه حریفی ست کش اکنون به سر افتاد»، در لابه‌لای شروع متعدّد، بسیار بحث‌انگیز بوده است. حافظ پژوهان در شرح یا تفسیر این بیت کوشیده، و نظریات خویش را گفته، یا به نقد نظر دیگران پرداخته‌اند. در واقع، با وجود رواج سه‌گونه نگاه تشریحی، تفسیری و تأویلی به غزل حافظ، ابهام برخی از این‌گونه ابیات، به سبب پیچیدگی یا دیربایی نحوی و بلاغی، همچنان باقی است؛ برخی از شروع دیوان حافظ به سادگی از تفسیر دقیق و روشمند ابیات دشوار یا مبهم چشم پوشیده‌اند یا، به‌علت بی‌توجهی به ویژگی‌های نحوی و بلاغی، از عهده تبیین و تحلیل مناسب آن برنیامده‌اند. کمتر شارحی در این بیت به ساختار نحوی کلام حافظ توجه کرده است؛ در این مقاله کوشش شده است که، با در نظر گرفتن ساخت و بافت جمله و جنبه‌های دستوری و نکته‌های بلاغی، خصوصاً استعاره ته‌گمی، مشکل این بیت حل شود.

کلیدواژه‌ها: حافظ، نقد شروع، دستور زبان فارسی، استعاره ته‌گمی.

۱. مقدمه بحث

بیت «حافظ که سر زلف بتان دست‌کشش بود/ بس طرفه حریفی ست کش اکنون به سر افتاد» به شکل‌ها و تعبیر گونه‌گون شرح و تأویل شده است. شارحان را، با توجه به شرح نکته کلیدی بیت، می‌توان دو گروه دانست: گروه اول حافظ را «طرفه حریف» می‌دانند، و گروه دیگر، که «طرفه حریف» را به معشوق

بازمی‌گردانند. چند شارح نیز، به دلیل توجه زیاد به «ابهام‌پردازی» حافظ، «طرفه حریفی» را به زلف معشوق یا موی سفید خود حافظ در پیری تعبیر کرده‌اند. تشتت آرای این بخش بیت، چندگانگی و تضاد در شرح «به سر افتاد» و «کش» را در پی داشته‌است. بیراهه‌روی‌های مشترک مفسران این بیت به واسطه بی‌توجهی به ساختار نحوی بیت است. برخی شارحان، برای توجیه اینکه «طرفه حریف» به معشوق راجع است، به ساختار و سیاق غزل تمسک جسته‌اند و با توجه به مطلع غزل، «پیرانه‌سرم عشق جوانی به سر افتاد»، «طرفه حریف» را معشوق در نظر گرفته‌اند. هرچند یک بیت غزل جدای از ساختمان آن نیست، در عین حال، ساخت زبانی و نحوی مستقلی دارد که هر جزء از آن می‌تواند نقشی ایفا کند و، این اجزا، ساخت نحوی بیت را در «روابط زنجیری» (= هم‌نشینی) (نک. سوسور، ص ۱۶۲) تکمیل می‌کنند و شکل می‌دهند. اگر بدانیم «طرفه حریف» به که برمی‌گردد و «به سر افتاد» چه نوع فعلی است و چه معنایی دارد و همچنین، جایگاه و ارکان این جمله مرکب کدام است، بیت درک خواهد شد. افزون بر این‌ها، کشف طنز و نکته بلاغی «طرفه حریف» در کشف حقیقت معنایی بیت و لحن سخن حافظ مهم است.

۱-۱. «دست‌کش» از نظر شارحان

در میان شرح‌های نخستین این بیت، که از چهار دهه پیش آغاز شده‌است، بیشتر تمرکز شارحان بر بیان معنی و ریشه‌یابی «دست‌کش» استوار بوده‌است. رفته‌رفته شارحانی دیگر دریافته‌اند که ابهام بیت نه در این اصطلاح، که پیچیدگی اصلی بیت در مصراع دوم است. رواقی، اخوان زنجانی، و وامقی در مورد «دست‌کش» نظریات متفاوتی بیان کرده‌اند. از جمله این دیدگاه: «واژه دست‌کش در این بیت دارای چند معنی است؛ از جمله آنکه، در روزگار گذشته، سر زلف بتان عصای دستش بوده، و هم بر آن دست می‌کشیده و زلف آنان رام وی نیز بوده‌است و هم می‌توان گفت که حافظ زلف بتان را به زه کمان، که از ابریشم بوده و کمان دست‌کش را— که کماندار داتم در دست داشته— تشبیه کرده‌است» (اخوان زنجانی، ص ۳۴). البته باید افزود که در ادبیات فارسی زلف را به کماند مانند کرده‌اند، اما اینکه تصور شود در این بیت کمان ابرو می‌تواند پیوندی میان «دست‌کش» و «زلف» برقرار کند، منطقی نیست؛ زیرا در شعر فارسی زلف به کماند تشبیه شده‌است، نه به کمان، و مصرف کردن اطلاعاتی درباره کمان، که مشبه به ابروست، برای زلف، که مشبه به کماند است، وجهی ندارد. رواقی، ضمن نامناسب شمردن معنی این واژه در بیشتر شروح پیشین (زریاب خوئی: آئینه جام، رحیم ذوالنور: در جستجوی حافظ، خزمشاهی: حافظ‌نامه، و غیره) «کش» (جزء دوم دست) را از مصدر «خستن» (xostan) فارسی میانه می‌داند که گونه کاربردی

دیگری از آن با «ش» آمده است به شکل خُشتن (خوشتن)، به معنی مالیدن و کوفتن و درمانده کردن و در سختی گذاشتن (نک. رواقی، ص ۱۰۰). او، در ادامه، اشاره‌های نهفته در «دست‌کش» را در این بیت حافظ به همان معانی کمان‌کشی و دست‌کش شدن کمان و کمان کشیدن برای دستیابی به معشوق دانسته است (نک. همان‌جا). این در صورتی است که ایرج وامقی و اخوان زنجانی یکی بودن «دست‌کش» را با «دستخوش» نادرست می‌دانند. «معنی حقیقی آن همان دست‌به‌سینه است. دست‌کش در متون مانوی به معنی خم شدن، سلام کردن، و تعظیم کردن معنی شده است. بدین ترتیب، تردیدی باقی نمی‌ماند که واژه «دست‌کش»، چه در شعر حافظ و چه در دیگر متون فارسی، همان رام و مطیع و فرمان‌بردار معنی می‌دهد» (وامقی، ص ۴۲). استاد خانلری نیز معنای دست‌کش را «رام و مطیع و فرمانبر» دانسته است (نک. خانلری، ج ۲، ص ۱۱۸۴)، و بسیاری از مفسران بعد از ایشان، همین معنی را برای بافت معنایی بیت پسندیده‌اند.

جدول ۱- «دست‌کش» از نظر شارحان

معانی مختلف «دست‌کش»	شرح‌ها و تفاسیر منطبق با معنی
۱. رام، زیردست، مطیع	خانلری، رواقی، هروی، خرّمشاهی، اسلامی ندوشن، حمیدیان، وامقی، طهماسبی، سروشیار، مجتبایی، ختمی لاهوری، برزگر خالقی
۲. دردست‌گرفته، دست‌کشیده، لمس (صفت مفعولی)	پورنامداریان، زریاب خوئی، عیوضی، سروشیار، شوقی نوبر، برزگر خالقی، استعلامی، طهماسبی، پرهام
۳. هدایتگر، راهنما، دست‌کشنده (صفت فاعلی)	هروی، شوقی نوبر، جلالیان، برزگر خالقی و همایونفرخ و استعلامی
۴. کمان دست‌کش (نوع خاص کمان)	اخوان زنجانی، رواقی و مجتبایی

۲-۱. «طرفه حریفی» از نظر شارحان

در واقع، شارحان در بیان معانی «طرفه حریف» کوتاهی نکرده‌اند، بلکه در یافتن مرجع آن به خطا رفته‌اند. برای مثال، در این شرح چنین خطایی رخ داده است: «حافظ که در ایام جوانی بسیار مورد محبت زیارویان بود، سر پیری عاشق کسی شده است که بسیار فریبده است» (استعلامی، ص ۳۳۸). مجتبایی، ضمن تأیید اشکال معنی مصراع دوم، چنین نوشته است: «سر زلف بتان که همیشه دستکش و رام حافظ بوده، عجب حریف زیرک و طرفه‌ای شده است که اکنون او را (کش: که‌ش: که‌اش: که حافظ را) همچون دام بر سر افتاده.

در شعر فارسی «دام زلف» و «دام طره» و اسیر دام زلف یار شدن از تعبیرات رایج است» (مجتبایی، ص ۲۰۱). شارح، «سر زلف بتان» مصراع اول را نهاد بیت می داند، ولی در شرح مصراع دوم به خطا رفته است. نسبت دادن «طرفه حریف» به معشوق و یا حافظ ممکن است، اما نسبت دادن آن به «سر زلف بتان» خالی از اشکال نیست. در مقابل چنین شرحی، عیوضی نوشته است: «در این بیت، «حافظ» مسندالیه و «حریف» مسند آن است، و «طرفه» نیز وصفی طنزآمیز برای حریف است، که مراد از او خود حافظ است». (عیوضی، ص ۱۳۶-۱۳۷)

جدول ۲- «طرفه حریف» از نظر شارحان

شرح‌ها و تفاسیر منطبق با معنی	مرجع «طرفه حریف»
پورنامداریان، زریاب خوئی، عیوضی، خطیب رهبر، جلالیان، برزگر خالقی، شوقی نوبر، ثروتیان	۱. حافظ عاشق و پیر
رواقی، خرّمشاهی، حمیدیان، سروشیار، اسلامی ندوشن، استعلامی، پرهام	۲. معشوق حریف و همدم
طهماسبی	۳. پیری و موی سبید رقیب حافظ است!
مجتبایی و، تا حدودی، پورنامداریان و طهماسبی	۴. طرفه حریف: سر زلف بتان!

۱-۳. «کش / کهش» از نظر شارحان

«کش» حامل بار معنایی، نحوی، و بلاغی ظریفی است. بی‌توجهی به سویه بلاغی کاربرد «کش» سبب تفاوت شروح در این بخش بیت است. خرّمشاهی مشکل بیت را ابتدا در «کش» و سپس در «به سر افتاد» دانسته و چنین تعبیر کرده است: «مشکل این بیت یکی در «کش» است و دیگر [در] «به سر افتاد»؛ یعنی «به سراغ او آمد، نصیب او شد». مصراع دوم، «رقص ضمیر»، یعنی جابه‌جایی ضمیر «ش» دارد. اصل آن چنین است: «اکنون بس طرفه حریفی است که به سرش افتاده، یعنی به سر وقت او آمده است» (به نقل از عیوضی، ص ۱۳۶). جابه‌جا شدن ضمیر «ش» در این بیت مقوله‌ای است از دستور تاریخی، و تعبیر آن به «رقص ضمیر»، که تعبیری است - اگر درست باشد - هنری، در این باب غلط است. (سروشیار، ص ۶۴)

جدول ۳- «کش / کهش» از نظر شارحان

شرح‌ها و تفاسیر منطبق با معنی	معانی «کش / کهش»
خانلری، خرّمشاهی، پورنامداریان، رواقی، حمیدیان، اسلامی ندوشن، مجتبایی، خطیب رهبر، برزگر خالقی، جلالی، ختمی لاهوری، سروشیار، پرهام	۱. کش / کهش (که او را)

معانی «کش / کهش»	شرح‌ها و تفاسیر منطبق با معنی
۲. که او	رشید عیوضی
۳. چابک و زیبا (صفت «حریف»)	حسینعلی هروی
۴. بی‌معنی دانستن «کش» («ش» بعد از ضمیر نادرست است)	بهرروز ثروتیان

۴-۱. «به سر افتاد» از نظر شارحان

نوع نگاه به مرجع «طرفه حریف» باعث برداشت‌هایی متفاوت از عبارت فعلی «به سر افتاد» شده است. شارحانی که حافظ را مرجع «طرفه حریف» دانسته‌اند، معنای این عبارت فعلی را دقیق‌تر دریافته‌اند؛ اما، کسانی که مرجع «طرفه حریف» را درست تشخیص نداده‌اند، معنی بیت را آشفته کرده‌اند. حمیدیان «طرفه حریف» را همان معشوق دانسته است. بنابراین، «به سر افتاد» در شرح ایشان درست تبیین نشده است: «به سر افتاد هیچ ارتباطی به معنای افتادن با سر بر زمین ندارد؛ زیرا فعل مربوط به معشوق است، و مراد شاعر باز خوردن او به چنین معشوقی عیار و چابک است. بنابراین، [تأویل] عبارت چنین خواهد بود: او (شاعر) را به سر افتاد (فعل لازم است نه متعدی) = شاعر «دچار» یا «مواجه با» چنین حریفی شد» (حمیدیان، ص ۱۷۶۱-۱۷۶۲). در جدول زیر فشرده دیدگاه‌ها درباره «به سر افتاد» آمده است:

جدول ۴ - «به سر افتاد» از نظر شارحان

معانی مختلف «به سر افتاد»	شرح‌ها و تفاسیر منطبق با معنی
۱. فکر و اندیشه چیزی در سر داشت، عاشق شد	خطیب رهبر، جلالی، برزگر خالقی، استعلامی
۲. به سراغ او آمد، نصیب او شد، سروکارش [با او] افتاد	خرم‌شاهی، حمیدیان، ندوشن، طهماسبی، همایونفرخ
۳. با/ به سر بر زمین خورد، مستأصل شد و باخت	هروی، عیوضی، برزگر خالقی، شوقی نوبر
۴. بر [سر] او مسلط شد؛ سرکشی کرد	زریاب خوئی، جمشید سروشیار، طهماسبی، پرهام
۵. [موی سفید] بر سرش ظاهر شد	طهماسبی
۶. زلف بر سر افتاد	پورنامداریان
۷. دام زلف بر سر افتاد	مجتبایی

۲. تفسیر زریاب خوئی و پورنامداریان

زریاب خوئی در تفسیر بیت چنین نوشته است: «زلف، که همیشه دست کش، حافظ بود و بر آن دست می کشید، اکنون سرکش شد؛ از ذهن بازیگرِ خواجه بعید نیست که دست به یک بازی لفظی [زده] باشد؛ به این صورت که «کش» در دوره جوانی با دست همراه بوده، ولی در دوره پیری خواجه با «سر» همراه شده است؛ یعنی کسانی که خواجه نوازشگر آنان بود، اکنون در برابر وی سرکشی می کنند، و شاید تنها جایی است که حافظ به چنین بازی لفظی ای دست زده است» (زریاب خوئی، ص ۱۸۶). شرح پورنامداریان و مجتبیایی متأثر از چنین حدسی است: کلمه «کش» (که ش: که اش) ترکیبی از حرف «که» و ضمیر «ش» است؛ اما مرجع این ضمیر فقط می تواند «حافظ» در مصراع اول باشد؛ زیرا، اگر مرجع آن را هر کلمه دیگری، مثلاً «سر زلف بتان» بگیریم، عیب نحوی آشکار در کلام ظاهر می شود. بنابراین، می توانیم بیت را چنین ساده نویسی کنیم: «حافظ، که زمانی دست به سر زلف بتان می کشید، حریف رند و زرنگ و بی نظیری است که اکنون (سر زلف بتان) او را به سر افتاد (به سر او افتاد). «سر زلف بتان» فاعل فعل «افتاد» است که، به قرینه لفظی در مصراع اول، حذف شده است. اما، لازمه اینکه «سر زلف بتان»، که زمانی در اختیار حافظ بوده و حافظ بر آن دست می کشیده است، حالا بر سرش بیفتد چیست؟ لابد این است که سر حافظ در دامن معشوق باشد تا زلف او بر سرش بیفتد. «طرفه حریفی» حافظ نیز از همین جهت است که در کار عشق بازی چندان پیشرفت کرده است که از دست کشیدن به زلف معشوق، کارش به سر نهادن در دامن معشوق کشیده است!». (پورنامداریان، ص ۱۹۱)

۳. نقد و دیدگاه ما

آنان که «به سر افتاد» را معادل مصراع اول مطلع غزل، یعنی «پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد»، گرفته اند (جدول ۴، ردیف ۱)، از این نکته دستوری غفلت کرده اند که: «پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد»، با «به سر افتاد» در مصراع پایانی متفاوت است؛ زیرا، در این بیت، مضاف الیهی برای «سر» وجود ندارد؛ یعنی به سرم افتاد، شبیه فعل های لازم یک شخصه است که ضمیر در آن متصل و بعد از «سر» قرار می گیرد و معنی کنایی «به سرم وارد شد» از آن برداشت می شود؛ در حالی که، در بیت مورد نظر و فعل آن، ضمیر مضاف الیه سر نیست و بر آن مقدم است؛ یعنی به شکل «او به سر افتاد» آمده و نقش او فاعلی است نه به شکل «به سر او افتاد»، که نقش «او» مضاف الیهی است. مثل این بیت سعدی، که احتمالاً مورد نظر حافظ بوده است نیز:

گفتیم که عقل از همه کاری به در آید بیچاره فروماند چو عشقش به سر افتاد

(سعدی ۱، ص ۴۶۸)

یعنی عشق به سرش افتاد.

کسانی که فاعل فعل «به سر افتاد» را به «زلف بتان» یا «معشوق» یا «پیری» برگردانده‌اند (جدول ۴، ردیف‌های ۵ و ۶ و ۷)، خطا کرده‌اند؛ زیرا «زلف بتان» مسندالیه فعل «بود» است، و کلاً جمله وصف حافظ است؛ بدین دلیل، نمی‌توان گفت زلف «طرفه حریفی» است. بزرگوارانی که مرجع «طرفه حریف» را معشوق و حریف و همدم و مانند آن قلمداد کرده‌اند (جدول ۲، ردیف ۲)، به بیراهه رفته‌اند؛ زیرا قرینه‌ای برای چنین مرجع‌هایی بر ساخته وجود ندارد. اگر به فرض، از بیرون جمله چنین مرجعی را به جمله تحمیل کنیم، جمله فصیح و بلیغ حافظ را دستکاری کرده‌ایم؛ افزون بر این، موجب ایجاد اختلال در ساختار و معنی بیت شده‌ایم، و نیز نقض غرض کرده‌ایم؛ زیرا باید بگوییم معشوق «طرفه حریفی» است که او «به سر افتاد»، و معلوم است که در قاموس حافظ و همچنین سبک عراقی، که همه چیز در سیطره معشوق همیشه‌غالب است، سنت شکنی است.

راهکار حل دشواری این بیت چیست؟

۱. این بیت حافظ یک جمله مرکب است که دو جمله اسنادی و یک جمله فعلی را دربردارد.
۲. حافظ نهاد (مسندالیه) جمله اسنادی فعل ربطی «است»، و مرجع ضمیر «ش» فاعل عبارت فعلی «به سر افتاد» است.
۳. «به سر افتاد» عبارت فعلی و فعل جمله است.
۴. برای حل بیت نیازی به اضافه کردن ارکانی خارج از بیت و مرجعی بیرونی نیست.
۵. به جای تجزیه و شرح واژه‌ها بدون توجه به ساختار جمله و ارتباط نحوی آن، بهتر است ابتدا ترکیب نحوی جمله را به شکل ذیل در نظر آوریم و آن را عینی‌تر کنیم:

حافظ (نهاد = مسندالیه) که (حرف ربط) سر زلف بتان (مسندالیه) دست‌کشش (مسند+ضمیر) بود
 (فعل ربطی ناظر به گذشته)؛

بس (قید مقدار) طرفه حریفی (مسند) است (فعل ربطی ناظر به اکنون) کش / کهش (حرف ربط + ضمیر فاعلی، که به فاعل اصلی جمله - که «حافظ» باشد - برمی‌گردد) اکنون (قید زمان) به سر افتاد (فعل جمله، از نوع عبارت فعلی).

جمله مرکب یا پیچیده یادشده از دو جمله ساده یا جمله‌واره (جمله پیرو) و یک جمله پایه تشکیل شده است:

۱. حافظ طرفه حریفی است (اسنادی، پیرو)،
۲. زلف بتان دست‌کش (حافظ) بود (اسنادی، پیرو)،
۳. او (حافظ) به سر افتاد (فعلی، پایه).

بنابراین، «حافظ» سه نقش دستوری پذیرفته است: در جمله اول مسندالیه است؛ در جمله دوم، به شکل ضمیر، مضاف الیه است؛ و در جمله سوم فاعل به شکل ضمیر است. در جمله اول عین لفظ «حافظ» آمده، و در جمله های دوم و سوم به صورت ضمیر «ش» ظاهر شده است. توضیح چند نکته دستوری و یک نکته بلاغی درک بیت را آسان تر می کند. از نکات کلیدی تر آغاز می کنیم:

۱-۳. شرح «به سر افتاد»

فعل «به سر افتادن» را عبارت فعلی نام نهاده اند (نک. خانلری ص ۶۸). گاهی به شکل «به سر درافتادن»، یعنی با فعلی پیشوندی، تقویت شده و به معنی سقوط کردن است و نه الزاماً «با/ به سر به زمین خوردن» (جدول ۴، ردیف ۳)، و معادل «با سر افتادن» است که با «افتادن» تفاوت می کند، و «با سر افتادن» یا «به سر افتادن» شدت و خطر بیشتری را القا می کند، و اوج مغلوبی و خطر خیزی در «افتادن» است؛ زیرا متضمن نوعی واژگونی و سرنگونی است، و در بیت حافظ با حریف، که جدال و کشمکش را فرا یاد می آورد، تناسبی وثیق دارد. این فعل در شعر شاه نعمت الله ولی، با توجه به زبان روان و ساده شعر او نیز به روشنی به کار رفته است:

زاهد دگر از خلوت تقوی به درآمد عقل آمد و با عشق در افتاد، ورافتاد
ما سر به در خانه خمار نهادیم پا بر سر ما هر که نهاد او به سر افتاد

(نعمت الله ولی، ص ۲۴۵)

می توان گفت که حافظ در غزلی با مطلع «پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد...» نیز از نظر وزن و قافیه به افتخای وی و البتّه سعدی رفته است؛ به ویژه که مصراع مثل شده «با دردکشان هرکه درافتاد برافتاد» تحت تأثیر بیت شاه نعمت الله است. افزون بر این، شاه نعمت الله فعل «با سر افتادیم» را در بیتی از غزلی دیگر در همین معنای مد نظر حافظ به کار برده است:

با خراباتی ای در افتادیم در خرابات با سر افتادیم

(همان، ص ۶۰۴)

او همین تصویر شعری را در مواجهه و در «در افتادن دل با سر زلف و مغلوب شدن» و «به سر افتادن دل و سرنگون شدن چون سر زلف» را در بیتی دیگر چنین سامان داده است:

با سر زلف بتی باز در افتاد دلم لاجرم چون سر زلفش به سر افتاد دلم

(همان، ص ۵۶۸)

بنابراین، «به سر افتادن» در معنای سقوط کردن با سر از بالا به پایین و سرنگون شدن است. در بیت یادشده، دور نیست که ایهام نهفته در «به سر افتادن دل» الهام بخش حافظ بوده باشد.

۲-۳. شرح «بس طرفه حریفی ست»

مهم‌ترین گره بیت همین بخش است که شارحان را به چالش کشانده است، و این، به لحاظ دستوری و بلاغی، گرانیگاه بیت است.

اول: «طرفه حریفی ست» بخشی از یک جمله ربطی است؛ به تعبیر روشن‌تر، مُسند و فعل ربطی دارد، ولی مسندالیه آن در کنارش نیست. شارحان در تشخیص مسندالیه دچار اشکال شده‌اند؛ از این رو، زلف بتان، معشوق، عشق، پیری، و بقیه را مرجع یا منشأ و، به تعبیر درست‌تر، مسندالیه آن گرفته‌اند؛ درحالی که خود نام «حافظ» مسندالیه این جمله است؛ یعنی، اگر جمله ربطی پشت «که» بعد از «حافظ» را به تأویل صفت ببریم و نقشش را تعیین کنیم، جمله چنین می‌شود:

حافظ (سر زلف بتان دست‌کشش بوده) بس طرفه حریفی است. بنابراین، حافظ (مسندالیه)، سر زلف بتان دست‌کشش بوده (صفت یا وصفِ حافظ)، بس (قید مقدار)، طرفه حریفی (مُسند)، است (فعل ربطی) به شمار می‌آید.

دوم: مسئله اصلی و اساسی آن است که شارحان به «طرفه حریفی ست»، بار عاطفی مثبت داده‌اند، و این با فعل پایانی — که «به سر افتادن و مغلوب شدن» است — همخوانی ندارد. بنابراین، به دنبال منشأ و مرجع‌هایی با بار عاطفی مثبتی چون معشوق و عشق و سر زلف بتان و غیره رفته‌اند، و از ذهن خودشان یا فضای غزل یا دیگر غزل‌های حافظ آن را برساخته‌اند و به بیت اضافه کرده‌اند و معنی را از مجرای اصلی و مدّ نظرِ حافظ بیرون برده‌اند، غافل از اینکه، حافظ بلاغت‌اندیش و رندِ ایهام‌آفرین و زیرکِ طنزپرداز، در تعبیر «بس طرفه حریفی ست» طنزی در کار کرده و «استعاره تهگمیه» به کار بسته؛ صفت قوی آورده، ولی ضعیفی را در نظر داشته‌است.

در تعبیر «بس طرفه حریفی ست» تهگم از نوع تملیحی و مزاحی است؛ زیرا حافظ، خاکسارانه، درباره خود و احوال پیری‌اش سخن گفته‌است. با کشف این نکته بلاغی و توجه به آن، معنی بیت روشن می‌شود: حافظ [سر زلف بتان دست‌کشش بوده] (در گذشته، مقتدر و برخوردار و غالب)؛ بس طرفه حریفی است (حال و در سر پیری، به طنز، ناتوان و مستعد شکست) که او (حافظ) اکنون به سر افتاد (مغلوب و سرنگون شد).

در بیت مورد بحث، «حریف» در همین معنای مبارز به کار رفته‌است، و در ژرف‌ساخت آن معانی دیگری نهفته است؛ از جمله اینکه کشتی‌گیر در جوانی غالب است و در پیری «بس طرفه حریفی ست» که مغلوب می‌شود. دیگر اینکه برخی فنون ایستاده (سرپا) در کُشتی — مثل فن کمر، کول‌انداز، درخت‌گن، و مانند این‌ها — به گونه‌ای اجرا می‌شود، و واژگونی و «به سر افتادن» حریف یا به سر درافتادن او از لوازم آن است. این گفتمان، چنان‌که سعدی در باب اول گلستان

آورده: «یکی در صنعت [= فن] کُشتی گرفتن سرآمده بود، و سیصدوشصت بندِ فاخر بدانستی، و هر روز به نوعی کُشتی گرفتی...» (سعدی ۲، ص ۷۱)، از دیرباز شناخته شده بود. حافظ نیز، با ایجاد چنین تصویر و فضایی معنایی، دوران جوانی و عشق‌ورزی را، با عشق پیرانه‌سر و دوره ناتوانی، در دو زمان متفاوت مقایسه کرده است تا مغلوبی خویش را بنمایاند و حسرت بر گذشته و ضمناً دریغ‌یاد و حسّ خاطره‌انگیز یا نوستالژیک خویش را نیز بیان و القا کند.

۳-۳. شرح «دست‌کش»

دست‌کش، از نظر ساخت، صفت فاعلی‌ای است که در معنای صفت مفعولی به کار رفته است، بنابراین، خود این ترکیب استعداد القای دو معنی را دارد. در زبان فارسی چند نمونه از ترکیب‌های این‌چنینی داریم، مثل «زرکوب» صفت شغل صلاح‌الدین زرکوب، یا «زرین‌کوب»، که هم در معنای زرکوبنده (کوبنده زر، طلا‌ساز) و هم در معنای زرکوفته، مثل جلد زرکوب یا زرین زرکوب، به کار رفته است. از این رو، دست‌کش به تنهایی و بیرون جمله در بردارنده سه معنی است: ۱) دست‌کشنده (صفت فاعلی)، ۲) دست (بر او) کشیده شده به معنی رام و تسلیم، و ۳) آنچه امروزه به کار می‌رود، یعنی به دست کشیده شده (دست‌کش کار)، که مورد نظر ما نیست؛ اما، در بیت حافظ، هم در معنای رام و تسلیم و هم در معنای دستگیر و راهنمایی‌کننده تواند بود. این‌گونه واژه‌ها و ترکیب‌ها مورد علاقه حافظ ایهام‌اندیش و توریه‌پرداز است.

۳-۴. بازگشایی معنای «کش / که‌ش»

با توضیح نحو جمله، نقش «کش/که‌ش» روشن شد، ولی کسانی که «ش» را در «کش/که‌ش» زائد و بی‌معنی دانسته‌اند و تصوّر کرده‌اند که بدون ضمیر «-ش» می‌توان بیت را خواند، از این نکته نحوی غافل‌اند که «حافظ» در آغاز بیت برای جمله «حافظ بس طرفه حریفی است» مسنداً لیه است. بنابراین، وجود «-ش» در «کش/که‌ش» به‌عنوان فاعل فعل «به سر افتاد» ضرورت دارد و، به دلیل اینکه فعل «به سر افتاد» فعل لازم (ناگذر) است، «-ش» قطعاً فاعل است، ولی اغلب شارحان آن را با بیت مطلع غزل قیاس کرده‌اند و فعل متعدی (گذرا) پنداشته‌اند؛ از این رو، «-ش» در «کش/که‌ش» را «که او را» معنی کرده‌اند (جدول ۳، ردیف ۱)، که به معنی «به سر او» و در نقش مضاف‌الیه تصوّر شده است. برخی آن را زائد و بی‌معنی انگاشته‌اند و در پی پاک کردن صورت مسئله بوده‌اند و برخی نیز آن را «کش» خوانده‌اند، که از اساس نادرست است (جدول ۳، ردیف ۳ و ۴). در واقع، این «کش/که‌ش» معادل «که‌اش» به جای «کاو» (کو/که او) به کار رفته است و، چنان‌که برخی شارحان (سروشیار در پاسخ به خزّمشاهی) روشن کرده‌اند، به اصطلاح، «رقص ضمیر» رخ نداده و در جای مناسب خودش قرار

گرفته و توجیه نحوی دارد و وجودش لازم است تا فاعل فعل «به سر افتاد» باشد و بر سر «حافظ»، که مرجع ضمیر «ش» است و در جمله «طرفه حریفی است» مسندالیه واقع شده است، به تعبیر نحویان زبان عربی، تنازع صورت نگیرد؛ زیرا، چنان که برخی شارحان (پورنامداریان، ختمی لاهوری، و عیوضی) تشخیص داده اند، این «ش» به «حافظ» برمی گردد، ولی «حافظ» مسندالیه جمله دیگری است. علاوه بر این، به نظر می رسد که حافظ جنبه های زیبایی شناسانه و موسیقی و جناسی را که میان «دست کشش» و «کش» وجود دارد، و شباهتی که با «کش» دارد، در نظر داشته است که تکرار «ش»، علاوه بر جناس، به انسجام متن نیز کمک می کند. نکته دیگر اینکه آشنایی با زبان غزلیات حافظ در شناخت ابیاتی از این دست مهم است، و شرح متن با متن روشی مناسب و گره گشاست. در این بیت نیز، با عنایت به سایر ابیات حافظ، می توان کاربرد «ش» را در غزل حافظ تبیین کرد. حافظ در این گونه «ش» ها خاصیتی یافته است که به مقصود او در ایهام افکنی و چندبعدی کردن کلام کمک می کند. حافظ گاهی چند مرجع ضمیر را برای ضمیرهایی از این دست آفریده است؛ برای مثال، در بیت ذیل، برای ضمیر «ش» سه مرجع قابل تصور است:

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت

(حافظ، ص ۴۳)

«ش» در مصراع دوم، به (۱) سر (عنوان) نامه، (۲) بر سر من مست، و (۳) چه کسی (که)، در آغاز مصراع دوم می تواند برگردد؛ (۱) چه کسی آگاه است که تقدیر بر سر (عنوان) نامه اش (سر نوشتش) چه نوشته است، (۲) چه کسی آگاه است که تقدیر بر سر حافظ (من مست) چه نوشته است، (۳) چه کسی آگاه است که تقدیر بر سر آن کس (او) چه نوشته است. با بهره گیری از تعبیر سوم می توان کاربرد «کش» در بیت «بس طرفه حریفی» را تأیید کرد و توضیح داد.

افزون بر این ها، درباره «ش» شواهدی نیز از شاهنامه در دست است که این «ش» به شکل فاعلی به کار رفته است؛ مانند بیت دوم از این ابیات:

همانا شنیدستی آواز سام بُد در زمانه چُنونیک نام
 بکشتش به طوس اندرون اژدها که از چنگ او کس نیابد رها

(به نقل از انوری و شعار، ص ۱۴۱)

انوری و شعار این «ش» را به درستی فاعلی دانسته اند؛ زیرا معنی چنین است که: سام در طوس اژدها را بکشت + ش. ولی خالقی مطلق، برای رهایی از این «ش»، خود را به تکلف افکنده و، به جای پذیرفتن همین ضبط و کلمه «بکشتش»، واژه «نخستین» را به جای آن برگزیده است (نک. خالقی مطلق، ج ۵، ص ۳۴۶). در نتیجه، فعل جمله را از دست داده و جمله را بی معنی کرده است.

به نظر می‌رسد نمونه‌ها و دلایل مذکور به اندازه کافی مطلب را روشن می‌کند؛ با این حال، برای تقریب به ذهن، هرچند زبان گفتاری ما از زبان نوشتاری (یا زبان شعری) عصر حافظ فاصله گرفته است، در زبان محاوره امروزی نیز «-ش» در برخی افعال نقش فاعلی ایفا می‌کند. برای مثال، وقتی در زبان محاوره می‌گوییم: «آمدش» (= او آمد)، «افتادش» (= او افتاد)، و «رفتش» (= او رفت)، و مانند این‌ها، ضمیر «-ش» فاعلی است؛ زیرا فعل لازم است و به مفعول نیاز ندارد، و چیزی شبیه به «-ش» در «کش/کهش» (که او به سر افتاد) در مصراع «بس طرفه حریفی ست کش اکنون به سر افتاد» است. باز هم از این نمونه میناگری‌ها در ساختار سخن حافظ می‌توان یافت؛ جایی که «-ش» فاعلی است و برای تقویت فاعل آمده است؛ از جمله در این بیت:

حافظ که هوس می‌کندش جام جهان‌بین گو در نظر آصف جمشیدمکان باش

(حافظ، ص ۳۰۸)

اگر ارکان جمله مصراع اول را چنین سامان دهیم: «حافظ، که هوس جام جهان‌بین می‌کند»، معنی تمام است، و «-ش» به ظاهر از جمله بیرون می‌افتد؛ در حالی که، در ساختار سخن/زبان، چیزی اضافه نیست. می‌توان این‌گونه تحلیل دستوری کرد که قصد حافظ تقویت فاعل است و جمله را باید به این شکل سامان داد: حافظ که (او=ش) هوس جام جهان‌بین می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

نگاه اکثر شارحان به بیت «حافظ که سر زلف بتان دست‌کشش بود...» غالباً نگاهی مبتنی بر شرح واژه و ترکیب بوده و به هویت کلام و ساختار نحوی کل جمله، به ویژه که جمله مرکب و از نوع پیچیده آن است، توجه لازم نکرده‌اند. همچنین، توجه به جنبه‌های بلاغی و اغراض ثانوی کلام حافظ نیز اجتناب‌ناپذیر است.

یکی از ابهامات بیت مورد بحث، شناخت مرجع (مسندالیه) «طرفه حریفی ست» و «به سر افتاد» است. «طرفه حریف»، به اقتضای سیاق غزل، معشوق را به ذهن متبادر می‌کند؛ اما «طرفه حریف» خود حافظ است؛ با این تفاوت که نقش نحوی حافظ مسندالیه است و عبارت فعلی «به سر افتاد» به فاعل نیاز دارد؛ ولی نام «حافظ» در جمله‌واره اول، درگیر نقش دیگری است؛ از این رو ضمیر «-ش» در «کش/کهش»، ضمن اینکه به حافظ برمی‌گردد، فاعل فعل «به سر افتاد» است که در ژرف‌ساخت جمله با «حافظ» مطابقت دارد.

ترکیب «طرفه حریفی»، در ظاهر، بار عاطفی مثبت دارد؛ اما حافظ در اغراض ثانوی و معنای معنا، به این ترکیب، بر اساس استعاره تهکمیة تملیحی (مزاحی) بار عاطفی منفی داده و نقیض آن را مراد کرده است. این موضوع برخی شارحان را به تردید و حتی به خطا کشانده است؛ چنان‌که برخی

آن را فاعل فعل «به سر افتاد» گرفته‌اند و «ش» در «کش/کاهش» را در نقش مفعولی یا مضاف الیهی به کار برده‌اند، به معنی «به سر [م] افتاد» و «بر سر او مسلط شد» و «او را به سر افتاد» و «به سراغ او آمد» و «نصیب او شد» و «سر و کارش افتاد» و «سر در دامن معشوق نهاد» و «دام زلف به سر افتاد» و «موی سفید بر سرش واقع شد» (نک. جدول ۴، ردیف ۴) فرض کرده‌اند؛ در حالی که «ش» در «کش/کاهش» مفعولی یا مضاف الیهی نیست، و یکی دانستن نوع فعل مصراع پایانی غزل (بس طرفه حریفی ست کش اکنون به سر افتاد) با فعل مصراع آغازین (پیرانه‌سرم عشق جوانی به سر افتاد) موجب رخ دادن چنین اشتباهی شده است. امید است، با این تحلیل دست‌ورزبانی و بلاغی، ابهام این بیت بحث‌انگیز برطرف شده باشد.

منابع

- اخوان زنجانی، جلیل، «تیر پرتابی و دستکش»، کِلک، ش ۲۸، تیر ۱۳۷۱، ص ۳۲-۳۶.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، «بر گردآگرد چند بیت حافظ»، حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، ج ۸، پازنگ، تهران ۱۳۶۶، ص ۷۲-۸۰.
- استعلامی، محمد، درس حافظ، ۲ جلد، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- انوری، حسن و جعفر شعار، رزم‌نامه رستم و اسفندیار، نشر قطره، چاپ سی و پنجم، تهران ۱۳۸۸.
- برزگر خالقی، محمدرضا، شاخ نبات حافظ، چاپ ششم، زَوَّار، تهران ۱۳۸۷.
- پرهام، مهدی، «شب تاریک و بیم موج و... (دریایی بدین ژرفا)»، کِلک، ش ۲۵ و ۲۶، فروردین ۱۳۷۱، ص ۷۳-۸۰.
- پورنامداریان، تقی، گمشده لب دریا: تأملی در معنی و صورت شعر حافظ، سخن، تهران ۱۳۹۲.
- جلالیان، عبدالحسین، شرح جلالی بر حافظ، ۴ جلد، یزدان، تهران ۱۳۷۹.
- حافظ شیرازی، دیوان حافظ، به کوشش محمد راستگو، نشر نی، تهران ۱۳۸۹.
- حمیدیان، سعید، شرح شوق: شرح و تحلیل اشعار حافظ، ۵ جلد، چاپ دوم، نشر قطره، تهران ۱۳۹۲.
- خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه فردوسی (با اصلاحات و افزوده‌ها)، بخش اول و دوم و سوم، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، تهران ۱۳۷۵.
- خانلری، پرویز ناتل، دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، توس، تهران ۱۳۷۲.
- ختمی لاهوری، عبدالرحمان، شرح عرفانی غزل‌های حافظ، تصحیح بهاء‌الدین خزّمشاهی، کوروش منصوری، و حسن مطیعی امین، نشر قطره، تهران ۱۳۷۴.
- خزّمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، ۲ جلد، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- خطیب رهبر، خلیل، شرح غزلیات حافظ، صفی‌علیشاه، چاپ سی و یکم، تهران ۱۳۸۰.
- رواقی، علی، «شب تاریک و بیم موج و...»، کِلک، ش ۲۰، آبان ۱۳۷۰، ص ۸۹-۱۱۹.
- زریاب خوئی، عباس، آئینه جام، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۹.
- سروشیار، جمشید، «بسوخت دیده ز حیرت»، نشر دانش، ش ۴ (پیاپی ۹۴)، زمستان ۱۳۷۸، ص ۵۵-۷۱.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱)، کلیات سعدی، به کوشش محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۶.
- _____ (۲)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، خوارزمی، تهران ۱۳۷۴.
- سوسور، فردینان دو، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کوروش صفوی، هرمس، تهران ۱۳۸۹.

- شوقی نویر، احمد، «تأملی بر حافظنامه»، کیهان اندیشه، ش ۴۶، ۱۳۷۱، ص ۱۳۶-۱۵۱.
- طهماسبی، فرهاد، «طرفه حریف» (درباره یک بیت حافظ)، ادبستان فرهنگ و هنر، ش ۳۹، ۱۳۷۱، ص ۱۳-۱۴.
- عیوضی، رشید، حافظ برتر کدام است؟، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۴.
- مجتبایی، فتح‌الله، شرح شکن زلف؛ بر حواشی دیوان حافظ، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- نعمت‌الله ولی، دیوان، به کوشش عباس خیاطزاده، دفتر خدمات فرهنگی کرمان، کرمان ۱۳۸۰.
- وامقی، ایرج، «واژه دست‌کش»، آشنه، سال دوم، شماره پیاپی ۱۳، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۳۸-۴۳.
- هروی، حسینعلی (۱)، «نگاهی گذرا بر کِلک خیال‌انگیز»، مجموعه مقالات حافظ‌شناسی، ج ۶، به کوشش سعید نیاز کرمانی، پازنگ، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۴۶-۱۵۵.
- _____ (۲)، شرح غزل‌های حافظ، ۴ جلد، نشر نو، تهران ۱۳۷۶.